

به یاد گل آقا بیرنگ، شاعر فرهیخته و صوفی مشرب

کشور عزیز ما افغانستان همواره چهره ها و شخصیت هایی را صدف وار در سینه پروریده که با گذشت زمان صاحب نام و نشانی در جامعه شده اند. به ویژه در ساحه هنر و ادبیات نام ها و شخصیت های گرانبهای را می یابیم که بنیاد هنر و ادب معاصر ما را گذاشته اند. در میان تعداد انبوهی از شخصیت های ادبی و فرهنگی معاصر زبان فارسی، یکی هم گل آقا بیرنگ است، که با تأسف به روز چهارشنبه هفتم سرطان سال جاری، در کابل دنیای فانی را وداع گفت؛ و به روز پنجشنبه هشتم سرطان، در حالی که تعداد کثیری از علاقمندان شعرو ادب و اهل طریقت حضور داشتند، درجواز زیارت شاه دوشمشیره (ع) محترمانه به خاک سپرده شد.



مرحوم گل آقا بیرنگ در سال 1311 هجری خورشیدی در یک خانواده متدین در قره باغ مربوط ولایت کابل دیده به جهان گشود. هفت ساله بود که شامل مکتب منطقه خویش گردیده و بعد از فراغت از مکتب جهت تحصیلات عالی به کابل آمده و شامل دارالمعلمین عالی کابل گردید. بعد از ختم تحصیلات جهت تعلیم و تربیه و تنویر اذهان اولاد وطن در مکاتب مختلف چون لیسه بگرامی کابل؛ مکتب متوسطه سرای غزنی؛ لیسه نادریه و هم مدتی در ولایت پکتیا عهده دار وظیفه آموزگاری بود. زمانی هم بر علاوه وظیفه مقدس آموزگاری منحصبت سر معلم در لیسه نادریه و هم مدتی منحصبت امر مکتب نیز خدمت نموده است.

گل آقابیرنگ در 11 ثور 1357، در زمان رژیم ظالم خلقی ها و پرچمی ها، راهی زندان شد و مدت بیشتر از یک سال و شش ماه را در عقاب میله های زندان پلچرخ سپری نمود و به تاریخ 15 جدی 1358 هجری خورشیدی یعنی بعد از تجاوز قشون سرخ شوروی سابق درجمله زندانیان دیگر از حبس رها گردید.

بعد از رهایی از زندان با خانواده خویش به کشور پاکستان مهاجر شد و در پهلوی هموطنان مهاجر و مجاهد خویش زیست. در پاکستان مدتی زیادی به حیث آمر نصاب تعلیمی برای کودکان مهاجر افغان ایفای وظیفه نموده است. و به طبع و نشر کتب درسی در مهاجرت دست یازید. بعد از دوره مهاجرت باز هم منحصبت آموزگار در لیسه حصه اول خیرخانه کابل کار کرد تا بالاخر در سال 1376 متقاعد و خانه نشین گردید.

گل آقا بیرنگ را میتوان در قطار اهل طریقت به ویژه طریقه شیخ عبدالقادر جیلانی شناخت. زیرا وی در سال 1334 دست مریدی به جناب استاد محمد انور بسمل شاعر مشروطه خواه دراز نموده و از جمله اخلاصمندان ایشان بود. بیشتر از نیم قرن با سوز و گداز ریاضت کشید و طریقه غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی را دنبال می کرد و در بین مردم منحصبت صوفی وارسته و پیرو طریقه قادریه در افغانستان شهرت کسب کرده بود.

گل آقا بیرنگ با وجودیکه منحصبت آموزگار ادبیات در مکاتب مختلف کشور کار کرده بود و علاقه مفراطی به ادبیات و شعر داشت؛ اما تا سال 1340 خورشیدی سروده یی از وی دیده نشده بود. بعد از آنکه جناب استاد محمد انور بسمل در سوم جدی 1340 در کابل داغی اجل را لیبگ گفت، گل آقا بیرنگ به شعر روی آورد. به گمان من نخستین شعر وی مرثیه یی است در رثای مرشدش محمد انور بسمل؛ که همین مرثیه در تخته سنگ مزار مرحوم استاد محمد انور بسمل که در زیارت پل سوخته کابل موقعیت دارد؛ موجود میباشد.

گل آقا بیرنگ دو مراتبه اشعار مرحوم استاد محمد انور بسمل را در پاکستان به چاپ رسانید بار اول به خط نستعلیق و بارثانی با اضافه نمودن چندین غزل دیگر بسمل که به دسترش قرار گرفته انتشار داد و هم چندین رساله را به رشته تحریر در آورد، که از آن جمله میتوان از آثار پر بهای **نغمه بسمل**، **تحفة درویش**، **خضر آشیان**، **بینش اسلامی اشعار حماسی**؛ **اشعار منقبت خوانی**؛ و **رساله راه راست** را نام برد که اکثراً اقبال چاپ یافته اند. در مجموعه شعری نغمه بسمل غزلی دارد تحت عنوان (رمز بقا) که در وصف مرشدش استاد محمد انور بسمل سروده است:

پیر ما سلطان ما بسمل محمد انور است	دلنواز عاجزان و بیگسان را یاور است
وصف آن عالی مقام هر گز نیاید در قلم	این قدر گویم که در ملک محبان دلبر است
فرد میدان محبت واقف رمز بقا	عاشقان را ره نما از نور جانان انور است
این ز لطف عام شان بر اهل عرفان شد نصیب	بس بود الله دیگر ها همه درد سر است
مبتدی را منتهی سازد به یک نسیم نگاه	در لباس بی لباسی عارفان را رهبر است
آتش «بیرنگ» هجرش سوخت اجزای وجود	خاک مارا انتظار آن نسیم شش در است

گل آقا بیرنگ انسان بود متدین و انسان دوست و ذوق سرشاری در زمینه ادبیات فارسی دری داشت. سروده هایش همه سلیس و روان بوده و به هر ذوق مطابقت دارد. در اشعار گل آقا بیرنگ سوز و گداز احساس می شود که ایمان او را در برابر خدای لایزال و صداقت او را در برابر بنده گان خدا نشان می دهد.

زمانی که گل آقا بیرنگ در پاکستان مهاجرت نمود و در پهلوی مجاهدین و مهاجرین به فعالیت های فرهنگی و آموزشی مصروف بود، از بی عدالتی های که توسط رهبران جهادی سابق؛ در مقابل مهاجرین بی بضاعت و بیچاره افغان صورت می گرفت، رنج می برد و در مقابل بی عدالتی و استفاده جویی های شان می شورید و چنین فریاد سر می داد:

تو که هر شام و سحر مرغ و مربا داری	تو چی پروا داری
تو که در زیر قبا جا مة دیبا داری	تو چی پروا داری
گر مجاهد همه در خاک و یا در خون است	مسکنش هامون است
تو که در دل هوس منصب والا داری	تو چی پروا داری
گر مهاجر پی راشن برود وقت نماز	به کما تدر به نیاز
تو که صد منتظر خسته سر راه داری	تو چی پروا داری
گر غریبان وطن در بدر اند در پی نان	یا پی آب روان
تو که اسباب رفاه از همه اعلا داری	تو چی پروا داری
گر همه خیل یتیمان به مرگ اند رضا	از غم رنج و عنا
تو که وابسته به هر مکتب دنیا داری	تو چی پروا داری
گر ملت هستی خود در ره قران بدهد	هم سر و جان بدهد
تو که سرمایه مرموز مهیا داری	تو چی پروا داری
گر مجاهد بود هر روز به جنگ و پیکار	با همه خیل کفار
تو که سازش به اجانب به معما داری	تو چی پروا داری
گر عزیزی بدهد ضربه به دشمن کاری	تو از و بیزاری

تو که از معرکه نا دیده سخن ها داری تو چی پروا داری

گر سخن از لب « بیرنگ » شنودصبح و مسا به صفا اهل وفا

تو که بر گوش نهی پنبه و غوغا داری تو چی پروا داری

در باره آشنایی خودم با مرحوم گل آقا بیرنگ بگویم که با ایشان از سالیان متمادی معرفت داشتم . آشنایی ما هم روی قرابت خانواده گی من با مرحوم استاد محمد انور بسمل استوار بود. زیرا هر باری که جهت دعا و فاتحه به مزار حاجی صاحب درویش و یا به مزار بسمل صاحب میرفتم ، گل آقا بیرنگ را می دیدم که با اخلاص و ارادت می آمد باصفا و صمیمیت با همه برخورد می کرد. این صفت وی سبب شده بود که در بین دوستان از احترام خاصی برخوردار باشد.

در سفر اخیری که سه سال قبل به افغانستان داشتم، فرصت مساعد گردید و به دیدار او به منزلش رفتم . مانند همیشه با پیشانی باز مرا استقبال نمود ولی از مریضی که عاید حالش شده بود رنج می برد. در اخیر دیدار باز هم رساله بی را که تحت عنوان « مناقب فرید عصر حضرت محمد اسحق درویش معروف به حاجی صاحب درویش » تدوین کرده بود برای لطف نمود .

در اخیر در حالیکه وفات او را یک ضایعه فرهنگی میدانم، از بارگاه ایزد متعال برای خانواده مرحومی صبر جمیل و برای خودش طلب مغفرت دارم .

خداوند بیامرزدش. روانش شاد باد.